

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بعد عرض کردیم که مرحوم آقای، عرض کردیم یک مقداری مطالبی را که آقای طباطبائی فرمودند طبعاً این مقدار را هم جمع می کنیم با مطالبی را که آقایان فقهای ما در این جا آوردند، غالباً این آقایان متاخر ما خیلی به این آیه توضیح زیاد ندادند چون ظاهرشان به نظرشان این بوده که مطلب درست است چون عرض کردیم آیاتی را که در باب معاطات می شود ذکر کرد سه تاست، یکی احل الله البیع است، یکی تجارة عن تراض منکم است یکی هم اوفوا بالعقود است، چون مرحوم شیخ قدس الله در مکاسب سومی را نیاورده، این دو تا را آورده، شاید هم مثلاً از قلمش افتاده، فکر نمی کنم شیخ مناقشه ای داشته چون بعضی از آقایان بحث کردند که چرا شیخ این آیه سوم را نیاورده، اوفوا بالعقود. تصادفاً می گویند دلالت آن واضح تر از این دو تای دیگر است، ایشان اوفوا بالعقود را نیاورده ولی این دو تا آیه را مرحوم شیخ در مکاسب آورده است. شاید استظهارش از عقد این بوده که باید لفظی باشد مثلاً یا روشن و واضح باشد، به هر حال مرحوم شیخ از یکی تا این جا این ترتیب مکاسب هم در ذهن مبارکتان باشد:

دلیل اول سیره بود که بعد خود ایشان سیره را قبول نمی کند، دلیل دوم ایشان احل الله البیع بود که ظاهراً ایشان قبول دارد و دلیل سوم هم آیه مبارکه إلا أن تكون تجارة عن تراض است که ظاهرش قبول دارد و عرض کردم آقایانی که بعد آمدند مثل مرحوم نائینی و دیگران خیلی با آیه مبارکه ور نرفتند، چرا بعضی هایشان بعضی نکات را گفتند،

پرسش: مشخص نشد که ایشان دقیقاً سیره متشرعه را رد می کند یا عقلائی را،

آیت الله مددی: بیشتر منتشره است و این که این سیره متشرعه التزام دینی شان توش باشد بعید است، مثلاً فرض کنید شافعی می گوید باطل است، بعضی هایش هم مشهور است یا شاید اجماعی بین عامه مسلمین باشد که در غیر محقرات باطل است، فقط در محقرات گفتند درست است پس معلوم می شود در غیرش این طور است.

بعد من یواش یواش یک مقدار عبارات ایشان را می خوانم:

و فی تقييد قوله: "لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ" بقوله: "بَيْنَكُمْ"

ایشان می خواهد بگوید که این تفسیر، مراد از کلمه بینکم و اموالکم مراد آن مسئله گردش مالی به اصطلاح ماست، یک اصطلاحی آقایان دارند که مقاصد شریعت پنج تا یا هفت تا که امور مهمه هستند یکیش هم اموال است، یکیش انفس است، یکی مسئله ازدواج است و اِلٰی آخره، اموال جز مقاصد کلی جامعه بشری است، آن وقت در اموال مطالبی مطرح است یکیش هم گردش مالی یعنی حالا مرحوم آقای طباطبائی این جور نفرموده، من مختصرش را عرض می کنم شاید ان شا الله روشن تر باشد یعنی این آیه مبارکه به عنوان یک اصل کلی در این مسئله اساسی جامعه است، مسئله اموال و گردش مالی به قول خود آقایان مقاصد اصلی شریعت است، در این مقصد اصلی شریعت شارع مقدس راه را این جور قرار داده: لَا تَاْكُلُوا اَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِل، شما بین خودتان اموالتان را به باطل یعنی مال چون یک زحمتی کشیده شده تهیه شده اگر می خواهد در گردش مالی یا به قول ایشان تداول در گردش مالی قرار بگیرد باید به یک چیز درستی باشد، باطل بی اساس نه چون باطل در قرآن تقریباً می شود گفت یکی از کلمات به قول امروزی ما استراتژیک یا اساسی است، باطل ما کانوا یصنعون، یک مبطلون در قرآن داریم، مجموعاً سی و یک بار در آیات تکرار شده است و هم در مقابلش آمده است، یعنی این مسئله که در قرآن روی کلمه حق و باطل، حق یعنی یک واقعیتی که خارج از شما وجود دارد، باطل آن که چیزی نیست، شارع مقدس در این جا یک کار کلی می کند و آن کار کلی این است که مال در مقابل باطل قرار نگیرد، در گردش مالی مال لَا تَاْكُلُوا اَمْوَالَكُمْ، این بینکم را ایشان می گوید آمده اضافه شده برای این که مراد گردش مالی است و انصافاً حرف ایشان هم حرف خوبی است، عرض کردیم اینی که فخر رازی می گوید آیه شامل می شود حتی اکل مال خود انسان با اسراف و تبذیر، انصافاً مشکل است، با کلمه بینکم نمی سازد، اگر می گفت لَا تَاْكُلُوا اَمْوَالَكُمْ بله اما بینکم که آمد مراد آن گردش مالی است نه فقط خود مال و ملاحظه مال با شخص انسان پس این آیه مبارکه یکی از آیات اساسی و لذا بعدش هم تایید می کنیم نکاتی را که عرض می کنیم، یکی از لسان آیه لسان قانون است، لسان قانونگذاری است، یا ایها الذین آمنوا و این یکی از قوانین و چارچوب های

کلی و این یکی از قوانین و چارچوب های کلی قوانین در گردش مالی است، اصولا در گردش مالی در جامعه نباید مال به ازای باطل قرار بگیرد، حالا این باء در این جا آیا سببیت است، اسباب باطل که در روایت دارد قمار یا بعضی از روایات نقل شده ربا، قمار، سرقت، اسباب باشد یا مراد مقابله باشد، فرض کنید پولش را در مقابل خاکی که هست بدهد، پولش را بدهد در مقابل کرمی که هیچ ارزش ندارد، حالا اگر ما باشیم چون بحث بعدیش است من الان متعرض نمی شوم. این یکی از اصول کلی اقتصاد اسلامی است که اموال نباید در مقابل بیاطل باشد مثلا باطل بودن قمار برای این است که شانس است، ممکن است در بیاید و ممکن است در نیاید مثل شیر و خط، ممکن است شیر در بیاید ممکن است خط در بیاید، شارع مقدس این را قبول نمی کند که اموالی که انسان تهیه می کند و در جامعه هست در این گردش مالی در جامعه اموال در مقابل باطل قرار بگیرد، باید حقی باشد، یا حالا عملی باشد یا مالی در مقابل مالی باشد، یک باطلی نباشد در مقابل آن. این مطلبی است که ایشان فرمودند

آن وقت إلا أن تكون تجارة البته مشهور قرائت تجارة است، قرائت تجارة هم شده بنابراین که کان تامه باشد

و علیهذا فالاستثناء الواقع فی قوله إلا أن تكون تجارة عن تراض منكم استثناء منقطع جیء به لدفع الدخل

به عنوان دفع دخل، البته این بحث چون من بعد هم یک اشاراتی خواهم کرد چون نمی خواهیم وارد تفصیل بشویم اشاراتی خواهیم کرد، یک بحثی اصلا کلا هست که این تقسیم استثنا به منقطع و متصل درست است یا نه، ببینید دقت بکنید اصولا در این مباحث زوایای بحث در حوزه های ما گاهی قر و قاتی می شود، تفسیر یک کلام تارة بر اساس این که یک لفظی را معنا بکنیم و برای مراجعه آن به کتب لغت و فرهنگ ها و قاموس ها مراجعه بکنیم یک دفعه بر این اساس است، یک دفعه مخصوصا تفصیل کلام بر اساس ارتکازات عرفی است، یک مجموعه ای است، این را ببینید اگر گفتیم جاء القوم إلا زید ما باشیم و ظاهر لفظ خب زید از قوم است استثنا هم متصل به قول آقایان، اما اگر گفتیم جاء القوم إلا حمیرهم، الاغ هایشان با آن ها نبودند، خب حمیر که جزء قوم نیستند می شود استثنای منقطع، اما در همان جا یک نکته ای که مطرح شده این است که استثنای منقطع هم در واقعش متصل است، منقطع نیست، اصولا استثنای منقطع باید در جایی باشد که توهم این باشد مثلا این قوم یک عشیره ای که آمدند فرض کنید بیست کیلومتر

با ما فاصله دارند اصطلاحا با الاغشان می آیند، این إلا حمیرهم یعنی بعبارة اخرى این استثنا مثل این که ایشان گفته دفع دخل به اصطلاح، این باید یک نکته بیانی داشته باشد، نگاه نکنید گفت إلا حمیرهم

پرسش: آن جا بحث جنسیت است

آیت الله مددی: نه یعنی به عبارة اخرى جوری بوده که تصور این بوده که اگر این قوم فلان آمدند چون فاصله بوده با الاغ آمدند، می گویم الاغ نبود یعنی یک جوری باید رابطه بین همین استثنا با آن باشد که انسان تصور می کند که دنباله اش است یعنی به عبارة اخرى این استثنا در حقیقت یک نوع استدراج است، اگر در کتب نحوی در ذیل لکنی که برای استدراک است استدراک را این جور معنا می کنند که می گویند استدراک این است که اگر انسان مطلبی را ذکر بکند که اگر ذکر نمی کرد خلافتش به ذهن می آمد، این را اصطلاحا استدراک می گویند مثلا فرض کنید مستدرک وسائل یعنی چه؟ یعنی من اگر این روایت را نیاوردم شما خیال می کنید روایات احکام همین است که در وسائل است، این مستدرک است یعنی آن چه که از ایشان فوت شده من آوردم یعنی این که اگر من نمی آوردم خیال می کردیم نیست، این را اصطلاحا استدراک می گویند مثلا جاء القوم لکن زیدا لم یجی، این جاء القوم به ذهن می آمد که زید هم آمده بعد گفت لکن زیدا، استدراک اصطلاحا معنایش این است که یذكر الانسان شيئا لو لا ذكره كان يتوهم عدمه نکته اش این است، مطلبی را بگوید که اگر نگومید عدمش به ذهن بیاید، خلافتش به ذهن می آید، این را اصطلاحا استدراک می گویند، اصلا استدراک معنایش این است، استثنا کارش این است که وقتی گفت جاء القوم إلا زید به این معنا استدراک است، آن وقت در استثنای منقطع دقت بکنید چون یک تناسبی حتما باید باشد مثلا بگوید آقایان طلاب فلان آمدند بدون کتاب، کتاب هایشان نبود، خب طلبه غالبا کتاب همراهش است اما فرض کنید مثلا بگوید آقایان فلان آمدند طلبه های حوزه فلان ولی بیل همراهشان نبود، خب بیل چه ربطی به طلبه دارد، ببینید در آن جا پس ما یک ذهنیتی داریم که آن ذهنیت این است که چیزی را که جزئش نیست لکن به او الصاق دارد، اتصال دارد، این که می گوید إلا حمیرهم،

پرسش: ابلیس با ملائکه

آیت الله مددی: ابلیس و ملائکه چون با آن ها بود،

پرسش: ابلیس جن بود ولی آن ها

آیت الله مددی: لکن با آن ها بود، چون با آن ها بود لذا چون همراه آن ها بود حکم ملائکه را پیدا کرد و إلا اصلا جن است، سر استثنا

این است که إلا ابلیس، این إلا ابلیس چون همراه آن ها بود، اما منقطع نکته دارد، در حقیقت ماهیتا با متصل یکی است.

پرسش: چون در روایت دارد یک جوری عبادت کرده بود که جز آن ها شده بود

آیت الله مددی: آهان، یعنی به عبارة اخرى جوری بود که اگر می گفت ملائکه چون شیطان هم سجده کرد و عبادت کرده بود به ذهن

می آمد که او هم چون داخل آن ها بود، در مجموعه آن ها بود بلکه معلمشان بود، غرضم به هر حال این بود.

پرسش: پس تقریبا تصرف در مستثنی منه می کند

آیت الله مددی: آهان یعنی در حقیقت هر دو استثنا متصل اند، یکی متصل است حقیقتا و یکی متصل است ادعائا، خلاصه اش این طور است.

ما نمی آئیم در استثنای متصل یعنی این عرفیت ندارد که مثلا بگوییم طلاب حوزه مدرسه فلان آمدن بیل همراهشان نبود! خب بیل

که همراه طلبه نیست ولی کتاب همراهشان نبود معقول است، بدون کتاب آمدند لکن کتاب با آن ها نبود این معقول است یعنی یک

نکته ای باید باشد خب وقتی گفتید طلبه، طلبه چه ربطی به کتاب دارد؟ این که می گوید و لکن کتاب با آن ها نبود چون در ذهن

می آید وقتی آمد کتاب همراهش باشد یعنی استثنای منقطع در هر جایی نیست، حالا خود مرحوم آقای طباطبائی هم ظاهر، من امروز

نشد باز دو مرتبه نگاه بکنم، آن وقت لذا این نکته مهم این است که باید بگوییم این اکل مال به باطلی که این جا آمده باید جوری

فرض بشود که لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل إلا أن تكون یعنی یک جوری باید فرض بشود که اکل مال به باطل که شامل تجارة

عن تراض بوده، این را باید مرحوم آقای طباطبائی توضیح بدهد یعنی استثنای منقطع گرفتن در حقیقت استثنای منقطع یک نوع

استثنای متصل است. حالا من ان شا الله بعد چون یک جمع بندی نهایی می کنم توضیح بیشترش بعدا می آید.

پرسش: به سبب باطل إلا أن تكون تجارة عن تراض، خب ظهور نیست که داخل در این باشد.

آیت الله مددی: این استثنای منقطع هم نیست، این مشکل دارد. این مثل همان است که بگوییم طلبه های مدرسه فلان بیل با آن ها نبود، استثنای منقطع اصولا کلمه استثنا یک نوع استدراک است، به معنای استدراک است، استدراک را که گفتند به معنای قطع است، جداسازی است، حالا من بعد از آخر بحث وقتی که جمع بندی نهایی کردم یک توضیحاتی راجع به کلمه استثنا عرض می کنم، فعلا به همین مختصر می خواهم.

بحث من این است که اصولا وقتی آقای طباطبائی می گوید این استثنای منقطع است استثنای منقطع با متصل ماهیتا یکی اند، چرا؟ چون استثنا یک نوع استدراک است، مرحوم نجم الاثمه در شرح کافیه ایشان اشکال می کند که اصلا استثنا درست نیست چون وقتی گفتیم جاء القوم شامل زید می شود إلا زیدا، یعنی حکم همه را گرفت، حکم زید را نگرفت، این دو تا تناقض دارند، این حرف خیلی هم عجیب است از مرحوم نجم الاثمه با این همه ابداعات فکری، ایشان لذا گیر کرده که استثنا درست نیست، در استثنا تناقض دارد. این را می خواستم بعد بگویم، حالا اشاره می کنم بعد هم یک توضیحی عرض می کنم لذا خود نجم الاثمه استثنا را جور دیگری معنا می کند، وقتی می گوید جاء القوم إلا زیدا یعنی می گوید استثنا این طور است که القوم إلا زیدا جائوا، پرسش: وصف می گیرد

آیت الله مددی: احسنتم، استثنا را شبیه این که نحوی ها دارند که بعضی جاها إلا به معنای غیر است یا غیر به معنای إلا است، شبیه غیر گرفته است، پس ایشان این طور می گوید کانما گفته است القوم إلا زید جائوا، اول زید را از قوم خارج کرده آن وقت آمده این طور فرض کرده قوم بدون زید آمدند اما انصافا این عرفی نیست، خلاف ظاهر است. إن شا الله تعالی عرض خواهیم کرد اصولا استثنا را در دو جهت باید بررسی کرد، یکی در جمل خبریه مثل جاء القوم إلا زید و یکی در جمل انشائییه، همین تخصیص مثل اکرم العلماء إلا الفساق، چون بحث ما در فقه و در مباحث اصولی است ما الان بیشتر روی این، حالا غیر از آن نکته ای که إن شا الله بعد اشاره ای خواهم کرد خوب دقت بکنید این را دیگر این جا گفتیم می خواستیم آخر بحث بگوییم به ذهنم می آید اگر در انشاء إلا بکار برد این

قطعا عموم است یعنی قطعا می خواهد یک عمومی را بیان بکند و لذا باید یک متن قانونی باشد نه عموم لفظی باشد اگر الا بکار برد
یعنی اگر استثنا، چرا؟ چون ما عرض کردیم عموم قانونی قاعدة کلیة ضربت للرجوع إليها عند الشک لرفع الشک بها، اما عموم لفظی
مثلا بگویند اکرم العلماء ممکن است عموم لفظی مراد باشد، اما اگر مراد این باشد که قاعده ای باشد که اگر شک کردی یک عالم
فاسق است اکرام بکنی یا نه بهش رجوع بکنید این نکته، این می شود عموم قانونی، آن وقت اگر در جایی آمد گفت الا یعنی معنایش
این است که تمام مصادیق را در نظر گرفته این یکی را خارج کرده پس این می شود عموم قانونی. عرض کردم مرحوم آقای علامه
طباطبائی در بحث هایشان بحث های اصولی و فقهی ندارند، این خودش یک موید دیگری است غیر از کلمه یا ایها الذین آمنوا، همین
که استثنا آورده الا أن تكون تجارة این معنایش این است که جمیع اقسام اکل مال به باطل ممنوع است، این باید عموم قانونی بشود
یا ایها الذین آمنوا لا تاكلوا اموالکم بینکم، ببینید این آیه مبارکه لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل دو مرتبه در قرآن آمده است، یکیش
در سوره بقره است آیه ۱۸۸ و لا تاكلوا، در اولش واو دارد، و لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل، همین مقدار، و تُدَلُّوا بها الى الحکام،
این إدلاء الى الحکام تفسیر به رشوه شده است، اکل مال به باطل نکنیم به قضات رشوه بدهیم، به قاضی رشوه بدهیم برای این که به
نفع شما حکم بکند، این آیه دیگر در سوره نساء است که ما الان داریم می خوانیم: یا ایها الذین لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل الا
أن تكون تجارة، این توش الا دارد، آن یکی ندارد، ممکن است شما در آن جا بگویید عموم قانونی نیست اما این یکی عموم قانونی
است، این نکته فنی لطیف را فکر بکنید، آن جا ممکن است بگویید عموم قانونی نیست، فقط دارد لا تاكلوا اموالکم بینکم، البته واو
هم دارد، خوب دقت بکنید بعضی از روایات را مثلا مرحوم صاحب برهان مرحوم بحرانی در ذیل آن آیه آورده، بعضی ها در ذیل این
و بعضی ها هم تکرار است، ظاهرا ایشان اشتباه کرده است، این خیلی لطیف است اگر در روایت این طور است که سألته عن قول الله
تعالی و لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل، اگر این باشد تفسیر آیه سوره بقره است چون آن واو دارد اما اگر در روایت دارد سألته عن
قوله تعالی لا تاكلوا اموالکم این واو ندارد، مال سوره نساء است، این نکته فنی را دقت بکنید. چون در روایات ما سألته عن قوله
تعالی و لا تاكلوا، با واو آمده، بعضی روایات دارد و سألته عن قوله تعالی لا تاكلوا این بدون واو، اگر با واو است مال سوره بقره

.....
است، اگر بدون واو است مال سوره نساء است، در سوره نساء بدون واو است، این تعبیر اکل مال به باطل در چهار مورد در قرآن آمده است و اکلهم المال بالباطل، آن کثیرا من الاحبار و الرهبان لیاکلون اموال الناس بالباطل، این طور که در معجم المفهرس محمد فواد عبدالباقی نوشته هر چهار آیه را هم جز آیات مدنیّه نوشته است، این طور که هست این خیلی دقت ندارد که آیه مکی و مدنیّش خیلی دقیق نیست انصافا لکن حالا دیگر من به ایشان اعتماد کردم مراجعه خاص نکردم، این معلوم می شود جز اصطلاحاتی بوده که در مدینه بوده، اکل مال به باطل و عرض کردیم معنای اصلی اکل خوردن با دهان است، با عضو مخصوص است لکن مراد مطلق تصرف است و مرحوم آقای طباطبائی گفتند ظاهرا اکل مطلق تصرف نیست بلکه تصرفی است که می گویند مال مردم خورد، خورد نه این که فقط رویش نشسته نماز خوانده مثلا یا روی آن نشسته مطالعه کرده یعنی معدوم و مفنی باشد، این احتمال سوم یعنی معنای دیگر است.

یک احتمال هم مرحوم آقای ایروانی داده است و من جای دیگر ندیدم، که مراد از اکل تملک باشد نه تصرف، لا تاكلوا اموالکم تملک نکنید، خیلی خلاف ظاهر است اکل به معنای تصرف، آن تصرف معقول است اما و لیس علیکم أن تاكلوا من بیوتکم، جای دیگر هم داریم اختصاص به این ندارد، ظاهرش به تصرف است.

پس به هر حال برگردیم به نکته کلمات، نمی خواستیم این مباحث را الان متعرض بشویم، می خواستیم در آخر متعرض بشویم چون با این مقدمات یواش یواش باید خودتان هم فکر بکنید که چکارش بکنیم آیه مبارکه، استثنا را متصل بگیریم؟ منقطع بگیریم؟ منقطع هم با این تفسیری که من الان عرضه کردم انصافش این طور است که انقطاع در هر جایی درست نیست، انقطاع باید یک نکته بیانیّه داشته باشد، این ها فقط نکته لغوی و نحوی را نگاه کردند، نکته لغوی مثلا حمیر الاغ غیر از قوم است، بله درست است، زید جز قوم است، این درست است اما به این معتقد هستیم که استثنای منقطع یک نوع استثنای متصل است، نکته بیانی دارد نه نکته لغوی، ما در هر جا یک استثنای منقطع نمی آوریم یعنی طبیعت ما این طور است که تا استثنای منقطع هم شنیدیم می گوییم این حتما داخل بوده، مثلا گفتیم قوم فلان آمدند الاغ هایشان بود بگوییم چون این معنایش این است که حتما پیاده آمدند و إلا قاعدتا از آن راه دور

باید با الاغ می آمدند، یعنی در ذهن می آید که ولو الاغ جز قوم نیست یک نکته ای بوده که این با آن نبود یا مثلاً بگویند قوم فلان آمدند اما عمامه سر نداشتند و لکن عمامه نداشتند یعنی عرف این را می فهمد که این قوم همیشه هر جا که بروند با عمامه اند، این نکته هست.

پرسش: متصل هم هست

آیت الله مددی: متصل خود افراد است جاء القوم إلا زید، یعنی من می خواهم این را بگویم که آقای طباطبائی این را باید حل بکند، این مشکل است، اگر شما استثنا را منقطع گرفتید این نکته بیانی را باید ملاحظه بکنید.

پرسش: شما می فرمایید استثنای منقطع جائز است

آیت الله مددی: حالا همین، من مقدمه عرض کردم که استثنای منقطع ما در حقیقت نداریم، متصل است، اگر به حسب لغت منقطع است این نکته بیانی دارد نه نکته لغوی و لذا به ذهن خود ما هم همین می آید که تا استثنای منقطع می شود یک رابطه ای می بینیم، اگر رابطه نباشد بگوییم یعنی چه گفتی عمامه سرشان نبود؟ و لکن عمامه نداشت، این لکن عمامه نداشتن مشعر به این است که هر جا می روند با عمامه است، این دفعه یک رابطه ای پیدا می شود، زمینه ای بوده و لذا همه استنهاها متصل اند لکن اتصال گاهی حقیقی است و گاهی ادعائی یعنی ارتباط نه اتصال، نه فرد بودن و مصداق بودن، گاهی ارتباطشان حقیقی است که آن می شود استثنای متصل و گاهی ارتباطشان ادعائی است

پرسش: این که فرمود یا ایها الذین آمنوا می شود از آن استفاده بکنیم مال کفار را اگر باطل بکند اشکال ندارد

آیت الله مددی: باید دنبال این بگردیم، حالا من عبارت ایشان را می خوانم تا معلوم بشود

فاستثناء منقطع جیء به لدفع الدخل

این دفع دخل یعنی همان نکته عرفی، همان نکته بیانی که من عرض کردم، آن نکته عرفی این است که اگر گفت فسجد الملائكة چون ابلیس بینشان بود به ذهن خطور می کرد که ابلیس هم هست، إلا ابلیس که گفت استثنا درست شد،

فإنه لما نهى عن أكل المال بالباطل و نوع المعاملات یعنی باید ایشان یک تصویری بکند که تجارة عن تراض داخل در اكل مال به باطل است، چرا؟ چون جامعه بیشتر معاملاتش فاسد است، شارع می خواهد بگوید این فاسد ها نه، آن یکیش بله، یک ارتباطی باید بین تجارة عن تراض با اكل مال به باطل فرض بکند، مثل همان رابطه ای که بین مثلا قوم و مثلا حیوانات آن ها فرض کردیم

و نوع المعاملات الدائرة فى المجتمع الفاسد التى، این التى صفت معاملات است
يتحقق بها النقل والانتقال المالى - كالبويات والغريات والقمار وأضرابها - باطلة بنظر الشرع
در نظر شرع این ها باطل است

كان من الجائز أن يتوهم أن ذلك يوجب انهزام أركان المجتمع وتلاشى أجزائها
این کافی نیست، این از ملاکات است، این کافی نیست، یک تصرفی را باید ایشان انجام بدهد که تجارة عن تراض در اكل مال به باطل نکته ای بوده که قرار داده شده خارجش کرده است، این را من می گویم تا فردا فکر بکنید ببینید شما می توانید نکته پیدا بکنید یا نه. نکته را فکر بکنید، تجارة عن تراض به یک نحوی در اكل مال به باطل بوده، یک نحوی باید فرض بکنید تا خارجش کرده باشد ادعائاً، ایشان می گوید كان من الجائز أن يتوهم، مثل همین زمان ما که می گویند این ها با مفاسد اقتصادی مبارزه نکنید چون اقتصاد به هم می خورد، رشد اقتصادی عقب می افتد.

پرسش: مدینه زمان پیامبر این طوری بوده؟

آیت الله مددی: معلوم نیست، من دارم عبارت ایشان را می خوانم، هنوز که خودم چیزی نگفتم، حالا ما هم یک توجیهی می کنیم که شاید ان شا الله تمام این شبهات حل بشود.

كان من الجائز أن يتوهم أن ذلك يوجب انهزام أركان المجتمع و تلاشى أجزائها و فيه هلاك الناس فأجيب عن ذلك بذكر نوع معاملة
فى وسعها أن تنظم شتات المجتمع

یعنی خیال می کردند که اگر گفت لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل بگوید همه معاملات را ول بکنید چون این ها باطل است، فکر

نمی کنم این توجیهی که ایشان فرمودند درست باشد

تنظم شتات المجتمع و تقيم صلبه و تحفظه على استقامته، جامعه را حفظ بکند، البته حفظ بر استقامت مقصود علمای اقتصاد نیست،

رشد و تکامل مقصود است و إلا بماند به همان حالت خودش که این حساب نمی شود.

ایشان کاش به جای و تحفظه می گفتند و تقدمه، چون ظاهر آیه هم همین است و لا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مومنین،

یعنی آن معامله ای که محقق عنوان انتم الاعلون باشد نه تحفظه علی استقامته

و هي التجارة عن تراض و معاملة صحيحة رافعة لحاجة المجتمع

عرض کردم این مقدار به اصطلاح امروزی ها این را می گوین این مقدار حداقلی است، آنی که من عرض کردم مقدار حداکثری

است.

و ذلك نظير قوله تعالى: "يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ"؛ فإنه لما نفى النفع عن المال والبنين يوم القيامة

أمكن أن يتوهم أن لا نجاح يومئذ ولا فلاح فإن معظم ما ينتفع به الانسان إنما هو المال والبنون فإذا سقطا عن التأثير لم يبق إلا اليأس

و الخيبة، فأجيب أن هناك أمرا آخر نافعا كل النفع وإن لم يكن من جنس المال والبنين وهو القلب السليم

این که برای ما روشن نشد، اگر آقایان برایشان روشن شد بحث دیگری است، عین عبارت را هم خواندیم، کامل هم خواندیم

و هذا الذي ذكرناه من انقطاع الاستثناء هو الأوفق بسياق الآية

حالا این را هم ان شا الله بعد عرض می کنیم

و كون قوله، ظاهرا به جر باشد عطف بر انقطاع

بالباطل قيدا أصليا في الكلام

این قيدا اصليا در مقابل کسانی که گفتند قيدا توضيحيا، این مراد ایشان این است.

و علی هذا لا تخصص الآیة بسائر المعاملات الصحيحة و الأمور المشروعة غیر التجارة مما یوجب التملک، حالا نمی دانم ذهن ایشان بوده که بعضی ها تفسیر کردند و لا تاكلوا تملکوا

و یبیح التصرف فی المال کالهبه والصلح والجعالة وکالامهار و الارث و نحوها، البته می گویند امهار درست نیست، صحیحش مهر است، می گویند امهرت المرأة، شاید در بعضی روایات هم دارد امهرها، شاید در بعضی روایات آمده، ادعا می کنند این غلط است مثل این کتاب ها هست که می گویند اغلاط خواص، می گویند این جز اغلاط خواص است، امهر درست نیست، باب افعال درست نیست، مهرها نه امهرها، چون این خیلی شائع است این را هم این جا گفتیم، این ادعا شده، البته هست، من فکر می کنم در روایت هم دیدم، اصلا در روایات هست که امهرها یعنی جعلها مهرا لکن گفته شده غلط است از نظر ادبی، در صلب لغت عرب این نیست، مهرها کذا نه امهرها

و ربما یقال: إن الاستثناء متصل

آن وقت ایشان چند تا قول به اتصال استثناء ذکر می کند

یک:

و قوله بالباطل قید توضیحی جیء به لبيان حال المستثنی منه بعد خروج المستثنی و تعلق النهی

کلام این طور بوده که لا تأکلوا أموالکم بینکم إلا أن تكون تجارة عن تراض منکم؛ فإنکم إن أکلتموها من غیر طریق التجارة کان أکلا بالباطل، این مراد از آیه این است، این تفسیری که ایشان نقل فرمودند.

کقولک: لا تضرب الیتیم ظلما إلا تأدیبایعنی: لا تضرب الیتیم إلا أن یكون تأدیباً؛ فان غیره یكون ظلما.

بعد مرحوم آقای علامه می فرمایند:

و هذا النحو من الاستعمال و إن کان جائزا معروفا عند أهل اللسان، ما که نفهمیدیم، حالا ایشان می فرمایند، معروف این که انصافا

معنای آیه این باشد! لا تاكلوا اموالکم بینکم إلا أن تكون

پرسش: قید توضیحی آوردند

آیت الله مددی: آخه معنای آیه این است؟ لا تاكلوا اموالکم بینکم إلا أن تكون تجارة عن تراض منکم فإنکم إن اکلتموها من غیر طریق التجارة کان اکلا بالباطل، ما که نفهمیدم، این عبارت لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل که این از توش در نمی آید، این لا تضرب الیتیم ظلما چون اگر بچه یتیم را بزنی ظلم است خب در می آید، واضح است، احتیاج به مقدمات ندارد.

إلا تاديبا خب آن جا هم استثنا منقطع است، یعنی به عبارة اخرى ممکن است کسی این تصور را بکند که زدن یتیم ولو کار بدی کرده باشد مطلقا ظلم است، ایشان می خواهد بگوید که این تادیب ظلم نیست، چه مشکل دارد؟ همان جا هم استثنا منقطع باشد مراد این باشد، خیلی عجیب است از مرحوم آقای علامه قدس الله نفسه، چون من شخصا خیلی به ایشان علاقه دارم و اعتقاد دارم، این مناقشه نشود چون واقعا از شدت علاقه ما به ایشان است،

می فرماید و هذا النحو من الاستعمال و إن کان جائزا معروفا عن اهل اللسان این را که ما نفهمیدیم، این نحوه استعمال جائز باشد إلا أنك قد عرفت أن الأوفق لسياق الآية هو انقطاع الاستثناء».

بقیه مطالب ایشان را اجمالی تر می خوانیم تا ببینیم آیا به ذهن می رسد که یک کاریش بکنیم یا نه

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين